

باسمه تعالی

عنوان کرسی: نفس شناختی توسل و طلب شفاعت

ارائه دهنده: حجت الاسلام دکتر سینا علوی تبار (مدرس جامعه المصطفی العالمية)

ناقد اول: حجت الاسلام دکتر سید حسین شفیعی دارابی (استادیار جامعه المصطفی العالمية)

ناقد دوم: دکتر سید محمد طباطبایی (مدرس جامعه المصطفی العالمية)

مدیر کرسی: دکتر توفیق اسداف (استادیار جامعه المصطفی العالمية)

مکان: دانشگاه مجازی المصطفی

زمان: سه شنبه (۱۲ اردیبهشت ۱۴۰۲)، ساعت ۱۲:۳۰-۱۰:۳۰

در این کرسی که با تلاوت آیاتی از کلام الله مجید آغاز گردید، در ابتدا مدیر کرسی با ارائه ضوابط و نحوه مدیریت کرسی به تبیین مسئله پرداختند و سپس از حجت الاسلام دکتر علوی تبار به عنوان ارائه دهنده کرسی درخواست نمودند که مطالب خود را ارائه نمایند.

در ادامه، ارائه دهنده حجت الاسلام دکتر علوی تبار به بررسی رویکرد مدنظر خویش نسبت به موضوع کرسی پرداختند و موضوع را به شرح زیر بررسی نمودند:

تحلیل و بررسی توسل و طلب شفاعت از اولیاء الهی و واسطه قرار دادن ایشان مسأله بسیار مهمی است که از دیرباز ذهن بسیاری از اندیشمندان را به خود مشغول کرده است. توسل و طلب شفاعت از اصلی ترین مسائل مورد نزاع شیعه با برخی از فرقه های دیگر می باشد که تحلیل و بررسی عقلی و اصطیاد مبانی عقلی آن فارغ از جنجال های درون دینی و نزاع های نقلی، پژوهش های متعدد و تحقیقات گسترده ای را می طلبد.

مبانی عقلی توسل و طلب شفاعت را در سه دسته اصلی می توان قرار داد: ۱. مبانی وجودشناختی: در بخش مبانی وجودشناختی سه اصل و قاعده مهم حکمت متعالی می توانند در بحث شفاعت و توسل مورد مذاقه قرار گرفته و هر یک به نحوی در تبیین و اثبات توسل موثر واقع شوند: الف) اصالت وجود و تشکیک وجود، ب) قاعده الواحد، ج) قاعده امکان اشرف. ۲. مبانی الله شناختی: در بخش مبانی الله شناختی تبیین و بررسی توحید افعالی و مجرای اراده الهی، اقسام تفویض،

تفاوت وساطت ما به الوجود و ما منه الوجود، بستر مناسبی برای اثبات توسل و شفاعت فراهم می‌کند. ۳. مبانی نفس شناختی.

سوال اصلی این است که چگونه توسل و شفاعت را می‌توان با نگاهی عقلی و بدون در نظر گرفتن آیات و روایات، اثبات کرد؟ و کدامین اصول و قواعد علم النفس فلسفی می‌تواند در اثبات توسل و طلب شفاعت و واسطه‌گری اولیا الهی مثمر باشد.

توسل در لغت به معنای استفاده و مدد جستن از چیزی برای تقرب به دیگری است. توسل به الله نیز به معنای استفاده و درخواست از ذات حق تعالی و استمداد از او برای تقرب، نزدیک شدن به خودش و برآورده شدن حاجات است. در اصطلاح، توسل به اولیای الهی که در صدد اصطیاد و تحلیل مبانی نفس شناختی آن هستیم عبارت است از درخواست از اولیای الهی به منظور برآورده کردن حاجات. صدرالمتألهین می‌گوید: تمام امور قابلیت آن را ندارند تا مستقیماً فیض را از منبع فیض که واجب الوجود است دریافت کنند و اموری که به سبب نقص در ذاتشان مستعد قبول مستقیم فیض نیستند، این فیض را از امری دریافت می‌کنند که واسطه میان واجب تعالی و آن‌هاست.

ریشه و اصل کلمه شفاعت، شفع است. شفع به معنای زوج می‌باشد. شفاعت در لغت به معنای ضمیمه شدن چیزی به چیز دیگر به منظور یاری کردن است. صدرالمتألهین در تعریف اصطلاحی شفاعت می‌گوید: «شفاعت عبارت است از این که کسی برای کس دیگری طلب بخشش چیزی را بکند و یا برای او چیزی بخواهد و به معنای وسیله و اتصال و نزدیکی است و اصل آن از شفع می‌باشد که ضد وتر است گویا که مشفوع تنها بوده و شفیع با ضم کردن خود به او وی را جفت کرده است.» نفس شناسی از بالاترین و با ارزش‌ترین مباحث فلسفی و کلامی است. کلید حل بسیاری از مشکلات فلسفی و کلامی تحلیل و تبیین مباحث مختلف مطرح شده در معرفت النفس است. امیرالمؤمنین مولى الموحدین می‌فرماید: هر کسی که جهل به نفسش داشته باشد نسبت به سایر امور جاهل تر است.

صدرالمتألهین معرفت نفس را ام الحکمه دانسته و معتقد است پس از اثبات وجود حضرت حق و وحدانیت خداوند متعال، معرفت نفس بافضیلت‌ترین مباحث محسوب می‌شود. در بحث تبیین مبانی عقلی توسل و شفاعت نیز نفس شناسی نقش عمده‌ای را ایفا می‌کند. نفس اولیاء الهی به سبب ارتقاء وجودی و کسب کمالات متعدد قابلیت آن را پیدا می‌کنند که به میزان سعه وجودی خود علاوه بر بدن خود در عالم خلق نیز تصرفاتی داشته باشند. نفس انسانی می‌تواند به مقامی برسد که یک هستی فراگیر شده و در تمام جهان نفوذ داشته باشد. البته اولیای الهی قدرت در تصرف بر قوانین تکوینی عالم را فقط به سبب اخلاص و عبادت حقیقی به دست می‌آورند.

نفوس انسانی به سبب تکامل و ارتقاء وجودی می‌تواند مراحل پنج‌گانه ذیل را طی کند:

۱) تسلط و ربوبیت بر قوای نفس اماره. در این مرحله نفس انسان دارای بینشی نافذ و نفسی غالب بر خواهش های نفسانی پیدا می کند.

۲) تسلط بر نیروی تخیل و اندیشه های پراکنده.

۳) بی نیازی از بدن در بسیاری از مسائل. این بی نیازی از بدن گاهی برای چند لحظه و گاهی مکرر و به طور کامل است.

۴) تسلط کامل بر بدن. در این مرحله، بدن از هر لحاظ تحت فرمان و اراده نفس در می آید به طوری که در حوزه بدن خود شخص اعمال خارق العاده سر می زند.

۵) تسلط بر طبیعت خارجی و صدور معجزات و کرامات متعدد.

در حدیث معروف و صحیح قرب نوافل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به صراحت می فرماید: اگر بنده ای با اخلاص و به خاطر محبت حضرت حق نوافل و مستحبات را انجام دهد گوش، چشم، دست و زبانش حقانی شده و می شنود اموری را که دیگران نمی شنوند، می بیند اموری را که دیگران نمی بینند، قدرت تصرف بر عالم پیدا کرده و دعایش همواره مستجاب است.

ابن سینا در این باره می گوید: بعید ندان که برخی از نفوس، ملکه و اقتداری فراتر از تصرف در بدن داشته باشند و گویی این نفس همانطور که متعلق به بدن است، نفس همه عالم بوده و متعلق به عالم است و می تواند در تمام عالم تصرف کند و به همان راحتی که در مزاج بدن تاثیر می گذارد در امور خارجی نیز تاثیر داشته باشد. اگر قوای نفس شخصی شدت پیدا کرده و در عین حال نفس بر قوا تسلط داشته باشد همانطور که بدن او از نفس اطاعت می کند عالم نیز از او اطاعت پذیری خواهد داشت.

صدرالمتالهین معتقد است: خداوند متعال نفس انسان را به گونه ای آفریده است که قدرت ایجاد صورت های اشیاء مجرد و مادی را دارد چراکه نفس از سنخ ملکوت است و موجودات ملکوتی قادر بر ابداع صورت های عقلی قائم به ذات و نیز قادر بر صورت های قائم به ماده است. او می گوید: خداوند متعال نفوس انسان ها را مثالی برای ذات و صفات خود قرار داده است از این رو نفس هر چه را که بخواهد می سازد اما در عالم ماده نفس انسان در نهایت ضعف و جودی قرار دارد و بدین جهت قدرت بر خلق و ایجاد خارجی صورت های ذهنی خود را ندارد. البته اولیاء الهی مستثنی از این قاعده هستند و به جهت کسب کمالات متعدد این توانایی را دارند تا صور خیالی خود را در عالم خارج نیز محقق سازند. در عالم آخرت همه نفوس می توانند صورت های خارجی ایجاد کنند.

تصرفات نفس اولیای الهی مورد قبول علماء اهل سنت نیز می باشد. به عنوان مثال فخر رازی می گوید: اگر نفس با معرفت الهی انس گرفته و محبت حضرت حق در آن حاکم شود و در بدن و تدبیر آن کاملاً غرق نشود، انوار ارواح آسمانی و نور عرش مقدس خداوند متعال بر آن می تابد و نفس قدرتمند شده و در اجسام تصرف می کند.

مباحث علم النفس بسیار متعدد هستند اما در این بخش با توجه به هدفی که دنبال می‌کنیم به ترتیب به تبیین و بررسی مباحث ذیل می‌پردازیم:

اثبات نفس؛ اثبات تجرد نفس؛ اثبات بقاء نفس پس از مرگ؛ تبیین ارتقا و تکامل نفس ناطقه؛ ولایت تکوینی انسان کامل. برای اثبات شفاعت و توسل کافی است دقت و توجه کنیم که اولاً اولیاء الهی دارای نفس مجردی هستند که این نفس حتی پس از مرگ ظاهری به طور تمام و کمال باقی می‌ماند؛ ثانیاً نفس اولیاء الهی به سبب بندگی خالص و عنایت‌های خاص خداوند متعال به مرتبه‌ی بالایی از تکامل رسیده است. از این رو نفوس اولیاء الهی می‌توانند در حیات و مماتشان مؤثر بوده و واسطه‌گری بکنند و این استبعاد که در ذهن برخی از منکرین توسل و شفاعت وجود دارد در حقیقت اولاً نشأت گرفته از عدم دقت و تأمل در بقا و تکامل نفوس ناطقه اولیاء الهی و ثانیاً قدرت تاثیر گذاری نفس انسان کامل است.

اثبات وجود نفس

وجود نفس ناطقه انسان بديهی است چراکه هر انسانی به علم حضوری ادراک و تعقل خود را که از اصلی ترین اثرات نفس است، می‌یابد. با این وجود بر این امر بديهی می‌توان منته‌های ذیل را اقامه کرد:

استدلال اول

(۱) موجودات جسمانی متعدد اطراف ما دارای آثار متعدد و غیریکنواخت هستند. به‌عنوان مثال گیاهان دارای رشد و نمو، تولیدمثل و تغذیه هستند، یا حیوانات علاوه بر رشد و نمو، تغذیه و تولیدمثل دارای حس و حرکت ارادی نیز می‌باشند. انسان‌ها نیز علاوه بر آثار گیاهان و حیوانات، دارای قوه عقل نیز هستند.

(۲) این آثار و افعال طبق قاعده مسلم علیت حتما علت بخصوصی دارند.

(۳) علت این آثار یکی از موارد ذیل است:

الف) موجود مجرد و مفارق. ب) صورت جسمیه. ج) هیولای اجسام. د) امری متعلق به اجسام ولی خارج از هویت اجسام مانند اعراض موجود در اجسام. ر) نفس.

علیت امر اول تا سوم محال بوده و مستلزم ترجیح بلا مرجح می‌شود، چراکه نسبت هر سه امر با تمام اجسام مساوی است. هیولا و صورت جسمیه، مشترک میان تمام اجسام هستند و اگر علت وجود آثار متعدد این دو باشند لازم می‌آید آثار خاص در تمام اجسام وجود داشته باشد، درحالی‌که بالوجدان هر جسمی و هر موجود جسمانی آثار مختص به خود را دارد و این آثار در اجسام دیگر یافت نمی‌شود. همینطور اگر علت این آثار هیولا، صورت جسمیه یا موجود مفارق عقلی باشد باید این آثار به‌طور دائمی و همیشگی از اجسام صادر شوند چرا که علت این آثار همواره موجود است و این درحالی است که اجسام گاهی اوقات متصف به آثار خاص می‌شوند و گاهی متصف نمی‌شوند.

علیت امر چهارم نیز محال بوده و مستلزم دور یا تسلسل می شود. زیرا امری که خارج از هویت اجسام است ذاتی نبوده و اختصاصش به اجسام نیازمندی مخصصی است، مخصص مفروض نیز به نوبه خود نیازمند مخصص دیگری است و همینطور بحث ادامه پیدا کرده و دور یا تسلسل لازم می آید.

با رد چهار فرض اول، فرض پنجم ثابت شده و در نتیجه باید بگوییم که در موجودات جسمانی علتی غیر از جسمیت این موجودات تحقق دارد و این علت همان نفس بوده و آثاری مانند تغذیه، رشد و نمو و تولیدمثل در گیاهان و آثاری مانند احساس و حرکت ارادی در حیوانات و آثاری مانند تعقل در انسان را ایجاد می کند.

استدلال دوم

این استدلال که به استدلال «من ثابت» مشهور است از دو مقدمه تشکیل شده است:

مقدمه اول) هویت هر انسانی از بدو تولد تا پایان عمرش ثابت بوده و از آن با عنوان من یاد می کند.

مقدمه دوم) بدن انسان در طول عمر چندین بار به طور کامل تغییر پیدا می کند و همان طور که امروزه علماء علوم طبیعی اذعان کرده اند هر ۷ تا ۱۰ سال همه اعضا و سلول های بدن تغییر پیدا می کنند.

نتیجه: هویت، تشخیص و حقیقت انسان را موجود دیگری غیر از بدن تشکیل می دهد که به آن نفس می گویند.

اثبات مجرد بودن نفس

موجود مجرد موجودی است که با حواس پنج گانه ظاهری قابل ادراک نیست. از این رو وقتی می گوئیم نفس مجرد است، مراد آن است که نفس نه دیدنی است، نه شنیدنی، نه بوییدنی، نه چشیدنی و نه لمس کردنی. البته موجود مادی در لسان مشهور به امری گفته می شود که در ارتباط با ماده اولی باشد ولی با توجه به اختلافی بودن اصل ثبوت ماده اولی، تعریف فوق بهتر به نظر می رسد.

موجود مجرد یا مجرد مثالی دارد و یا مجرد عقلی. موجود مجرد مثالی هر چند قابل ادراک با حواس پنج گانه ظاهری نبوده و منفک از اصل ماده است ولی دارای برخی از احکام ماده یعنی امتدادهای سه گانه، شکل، رنگ، وضع و مکان می باشد. اما موجود مجرد عقلی علاوه بر این که منفک از ماده است هیچ یک از احکام ماده را دارا نیست.

درباره مجرد یا مادی بودن نفس سه نظر عمده وجود دارد:

برخی همچون مادی گراها و طیفی از متکلمین معتقدند تمام نفوس اعم از نفس نباتی، حیوانی و انسانی مادی هستند و هیچ جنبه‌ی تجردی ندارند.

نظر دوم، نظر حکمای مشا است. ایشان معتقدند نفس نباتی و حیوانی مادی بوده ولی نفس انسانی مجرد است.

نظر سوم، نظر مشهور حکمای حکمت متعالیه است که معتقدند نفس نباتی مادی بوده ولی نفس حیوانی و انسانی مجرد است. البته ایشان معتقدند نفس حیوانی و انسانی نیز در بدو خلقت مادی هستند اما در بقاء و در طول حیات به سبب حرکت جوهری به مجرد می‌رسند. نفس حیوانی به مجرد مثالی ولی نفس انسانی می‌تواند به مجرد عقلی نیز برسد. برخی از اندیشمندان معاصر معتقدند نفس انسانی نه تنها در بقا مجرد است بلکه در حدوث نیز مجرد از ماده می‌باشد.

ادله تجرد نفس

ادله تجرد نفس بسیار فراوان بوده و اندیشمندان متعدد ده‌ها دلیل برای اثبات مجرد بودن نفس اقامه کرده‌اند.

ما در این بخش فقط به بررسی چند استدلال مشهور تجرد نفس می‌پردازیم:

استدلال اول:

این استدلال در کتب فلسفی و کلامی به برهان انسان معلق در فضا شهرت یافته است.

الف) انسانی را فرض می‌کنیم که به تازگی و در فضایی کاملاً تاریک خلق شده و هیچ یک از حواس ظاهری او فعال نشده‌اند. چنین انسانی که به بدن خود و اشیاء پیرامون خود کاملاً جهل داشته و بی‌توجه است، نسبت به نفس خود که از آن به من تعبیر می‌کند علم دارد و نفس خود را به ادراک حضوری می‌یابد. پس انسان معلق در فضا (طبق فرض) به بدن خود جهل دارد اما نسبت به نفس خود علم دارد.

۲) المعلوم غیر المجهول.

نتیجه: نفس انسان غیر از بدن، اعضای بدن و اشیاء پیرامون بدن است.

البته می‌توان به جای انسان معلق در فضا به انسان مست نیز مثال زد که به علت مستی، کاملاً به بدن خود و اعضای بدن خود جهل داشته ولی در عین حال در وجود خود شکی ندارد و آن را ادراک می‌کند.

روشن است که این استدلال علاوه بر اثبات نفس، تجرد نفس را نیز ثابت می‌کند چراکه نفس به علم حضوری ادراک می‌شود نه به واسطه حواس پنج‌گانه ظاهری و هر چیزی که به علم حضوری ادراک شود قطعاً مجرد است.

استدلال دوم:

۱) انسان به اشیاء مختلف پیرامون خود به علم حصولی، علم پیدا می‌کند.

۲) محل ادراکات حصولی نفس انسان است، چرا که اگر محل ادراکات خارج از نفس باشد یا خود اشیاء خارجی علم ما باشند هیچ‌گاه نمی‌توان با از بین رفتن اشیاء خارجی علم حصولی داشت و این در حالی است که در موارد عدیده‌ای حتی با از بین رفتن شیء خارجی ادراک ما نسبت به اشیاء خارجی همچنان پابرجا می‌ماند.

۳) علوم حصولی مجرد هستند چرا که با هیچ‌یک از حواس ظاهری مورد ادراک واقع نمی‌شوند و انسان نمی‌تواند با حواس ظاهری به صورت‌های علمی خود علم پیدا بکند.

۴) محل موجودی مجرد، باید خود نیز مجرد باشد.

نتیجه: نفس مجرد است.

استدلال سوم:

۱) نفس هر انسانی به خودش علم حضوری دارد.

۲) علم حضوری مستلزم تجرد است. شیئی که مجرد نیست به هیچ امری نمی تواند علم حضوری داشته باشد.

نتیجه: نفس انسان مجرد است.

بقاء و قدرت بر تأثیرگذاری نفس

نفس انسان که تمام حقیقت انسان را تشکیل می دهد پس از مرگ و با قطع ارتباط از جسم مادی به طور کامل باقی می ماند. تمام ادیان و فرق توحیدی بر بقا نفس پس از مرگ متفق القول هستند. آیات و روایات متعددی به صراحت از بقاء نفس و خلود نفس دفاع کرده اند در قرآن کریم به صراحت از خلود بهشتیان، خلود جهنمیان، عدم موت و از بین رفتن بهشتیان و جهنمیان یاد شده است.

قرآن کریم هر گاه سخن از مرگ به میان آورده است از واژه توفی استفاده کرده است و همان طور که می دانیم توفی نفس زمانی استفاده می شود که تمام حقیقت انسان اخذ شود و چیزی باقی نماند. پس وقتی قرآن می گوید «اللہ یتوفی الأنفس» یعنی تمام حقیقت انسان به تمامه وارد عالم برزخ شده و باقی می ماند.

آیاتی که حیات برزخی شهدا را شرح می دهند مانند آیه ۱۵۴ سوره بقره و آیه ۱۶۹ آل عمران؛ آیاتی که حیات مردگان در زمان حاضر را تشریح می دهند مانند آیه ۲۵ نوح، ۶۲ مریم، ۲۶ یس، به روشنی بر بقا نفس پس از مرگ دلالت می کنند. روایات در زمینه بقاء و حیات نفوس در عالم برزخ در حد تواتر معنوی می باشد که به سبب جلوگیری از اطاله کلام به آنها نمی پردازیم. به عنوان نمونه تمام روایات عذاب قبر، واقعه بدر، وقایع پس از مرگ و... از این دسته محسوب می شوند. ادله بقاء نفس پس از مرگ و خلود نفس متعدد هستند. در ادامه به برخی از این ادله که از نظر نگارنده اتقان بیشتری دارند اشاره می شود:

استدلال اول بر بقاء نفس:

۱) نفس انسان موجودی ممکن الوجود است و هر موجود ممکن الوجود برای محقق شدن نیازمند علت تامه ای است.

۲) طبق قاعده جبر فلسفی هرگاه علت تامه موجود شود معلول نیز حتماً موجود خواهد شد و انعدام معدوم در ظرف وجود علت تامه محال است.

۳) اگر نفس انسانی بخواهد معدوم شود این معدوم شدن فقط به خاطر انعدام علت تامه نفس انسان می تواند باشد.

۴) علت تامه نفس انسان هیچ‌گاه معدوم نمی‌شود. علت تامه مجموعه‌ای مرکب از علت فاعلی، غایی، مادی و صوری است و از آنجاکه نفس انسان موجودی مجرد است علت صوری و مادی ندارد، اما علت فاعلی نفس انسان یا خداوند متعال است و یا موجودی مجرد که به خداوند متعال منتهی می‌شود؛ از آنجا که خداوند متعال و موجودات مجرد تام همواره موجود هستند، می‌توان گفت که علت فاعلی نفس انسان همواره موجود است. علت غایی فاعل‌های مجرد، حب به ذات است و این حب به ذات است که منشأ صدور آثار و افعال متعدد می‌شود و از آنجاکه حب به ذات عین وجود فاعل است هر گاه علت فاعلی نفس که موجودی مجرد است تحقق داشته باشد علت غایی نیز قطعاً موجود است.

نتیجه: از آنجاکه علت تامه نفس انسان همواره موجود است نفس انسان نیز نمی‌تواند معدوم شود.

استدلال دوم بر بقاء نفس:

اگر نفس بخواهد از بین برود و معدوم شود، علت این معدوم شدن نفس به حصر عقلی یکی از موارد ذیل است: یا به سبب از بین رفتن بدن است. یا به سبب عاملی در ذات نفس است. یا به سبب امری که ضد نفس است. یا به سبب از بین رفتن علت ایجادکننده نفس است.

هیچ کدام از موارد فوق نمی‌توانند علت معدوم شدن نفس قرار بگیرند چرا که اولاً نفس در بدن منطبق نشده است تا با از بین رفتن بدن از بین برود. نفس موجودی مجرد است که همراه بدن بوده و در مرتبه ذات، استقلال از بدن دارد. ثانیاً اگر عاملی درونی در ذات نفس سبب از بین رفتن نفس شود لازم می‌آید که نفس از همان ابتدا موجود نشود. ثالثاً نفس جوهر است و همان‌طور که در جای خود اثبات شده است جوهر ضد ندارند، پس ضد نفس نیز محقق نیست تا علت از بین رفتن نفس باشد. رابعاً علت ایجادکننده نفس موجودی مجرد بوده و همواره محقق است و نمی‌توان علتی را که ایجادکننده نفس است و شأن ایجاد نسبت به نفس دارد علت زوال نفس دانست.

استدلال سوم بر بقاء نفس:

مقدمه اول) اگر شیئی به سبب شیء دیگری از بین رود حتماً بین این دو شیء یکی از تعلق‌های سه‌گانه ذیل است:

۱. تعلق دو امر متکافی به یکدیگر ۲. تعلق امر متاخر در وجود به امر متقدم در وجود ۳. تعلق امر متقدم در وجود به امر متاخر در وجود

مقدمه دوم) نفس هیچ‌یک از تعلق‌های فوق را بر بدن ندارد.

نتیجه: نفس با از بین رفتن بدن از بین نمی‌رود.

در توضیح مقدمه دوم باید بگوییم: تعلق نفس به بدن از نوع تعلق دو امر متکافی در وجود نمی‌باشد چرا که تعلق دو امر متکافی در وجود در مورد نفس و بدن از دو حالت خارج نیست: یا این تعلق ذاتی نفس است که در این صورت لازم می‌آید ذات نفس و ذات بدن مضاف بوده و از مقوله جوهر خارج شده و وارد مقوله اضافه شوند. یا عرضی است که در صورت تعلق

عارضی داشتن نفس به بدن با از بین رفتن بدن فقط تعلق نفس به بدن از بین می‌رود نه آن که ذات نفس از بین رود. تعلق نفس به بدن از نوع تعلق امر متاخر در وجود به امر متقدم در وجود نیست چراکه در این صورت بدن یا علت فاعلی نفس است، یا علت غایی، یا علت قابلی و یا علت صوری. اما هیچ کدام از موارد فوق صحیح نمی‌باشد. علت فاعلی نبودن بدن برای نفس از این جهت است که بدن جسم است و اجسام علت واقع نمی‌شوند. علت غایی نبودن بدن از آن جهت است که نفس شریفتر از بدن است و معنا ندارد امر پست علت غایی امر شریف باشد. اما از آنجا که نفس منطبع در بدن نیست و امر مجرد قابلی ندارد علت قابلی و صوری بودن بدن برای نفس نیز منتفی می‌شود. تعلق نفس به بدن از نوع تعلق امر متقدم در وجود بر امر متاخر نیست زیرا نفس علت بدن نیست. از آنجا که علت عدم معلول فقط نبود علت است باید علت از بین رفتن بدن، فساد و اضمحلال نفس باشد این در حالی است که علت از بین رفتن بدن خارج شدن مزاج بدن از حالت اعتدال و بقا در حالت عدم اعتدال است نه از بین رفتن نفس. این استدلال بر اساس نظر مشاء در کیفیت ارتباط نفس و بدن اقامه شده است. یعنی بر اساس عارضی بودن ارتباط و تعلق به بدن برای نفس است.

اشکال بر بقای تاثیر گذاری نفس

اشکال مهمی که بر توسل به اولیاء الهی پس از جدایی از بدن مادی شده و ذهن بسیاری را به خود مشغول کرده است آن است که هر گونه تصرف و تأثیری که نفس می‌خواهد بگذارد منوط به بدن است و نفس بدون بدن نمی‌تواند مستقیماً و مباشرتاً در امور مادی تأثیرگذار باشد. حکمای حکمت متعالیه قائل هستند که نفس در مقام فعل مادی است یعنی تنها به واسطه بدن مادی می‌تواند در عالم ماده تصرف کند از این رو با از بین رفتن بدن انسان و با فرض بقای نفس پس از مرگ ارتباط نفس با عالم ماده قطع شده و امکان هر گونه تصرف و تاثیر گذاری در عالم ماده منتفی می‌شود.

پاسخ اشکال:

نفس انسان پس از آن که از شدت و قوت وجودی بهره‌مند شد می‌تواند بدون نیاز به بدن و انجام دادن حرکات و افعال مادی و بدنی تصرفات متعددی در عالم ماده انجام دهد. صدرالمتألهین معتقد است نفوس ناطقه انسان‌ها در اثر اشتداد وجودی به مرتبه‌ای از تجرد می‌رسند که نه تنها در مقام ذات بلکه در مقام ادراک، فعل و تأثیر نیز کاملاً مستغنی از ماده می‌شوند. حکمای حکمت متعالیه معتقد هستند هر نفس علاوه بر بدن مادی دارای بدن برزخی و بدن اخروی نیز می‌باشد. از این رو نفس پس از مفارقت از بدن مادی همواره همراه با بدن است و این کلام فلاسفه که گفته‌اند نفس در مقام فعل تعلق به بدن دارد نقض نخواهد شد. توجه شود که بدن مادی، بدن برزخی و بدن اخروی در عرض هم هستند و این گونه نیست که نفس پس از مفارقت از بدن مادی بخواهد در بدن برزخی حلول کند چرا که در این صورت مشکلات عدیده‌ای مثل تناسخ حاصل خواهد شد.

مراد صدرالمتألهین نیز وقتی که می‌گوید نفس «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء» است آن نیست که نفس پس از مفارقت از عالم ماده مجرد عقلی محض شود، بلکه اساساً اکثریت قریب به اتفاق نفوس انسان‌ها در همان مرتبه تجرد مثالی که همراه با بدنی مثالی است باقی می‌مانند.

همانطور که می‌دانیم عالم مخلوقات دارای مراتب تشکیکی بوده و از عالم عقل، عالم مثال و عالم ماده تشکیل شده است. عالم مرتبه بالاتر نسبت به عالم مرتبه‌ی پایین‌تر خود علت محسوب می‌شود و میان این مراتب سه‌گانه رابطه طولی محقق است. از این رو عوالم بالاتر و موجوداتی که در عوالم بالاتر هستند تصرفاتی در عوالم پایین‌تر می‌کنند. علیت مراتب وجودی بالا بر مراتب وجودی پایین جزء مسلمات بحث تشکیک طولی می‌باشد.

ارتقا و تکامل نفس ناطقه

یکی از مباحث مهم علم النفس ارتقا و تکامل نفس ناطقه است. بررسی و اثبات تغییر و تکامل نفس ناطقه و تبیین چگونگی تغییر نفس ناطقه از مباحثی است که می‌تواند در بحث شفاعت و توسل راه‌گشا باشد. نفس اولیاء الهی به سبب تکاملی که در این عالم و حتی در عالم برزخ و قیامت پیدا می‌کنند قابلیت تاثیرگذاری بیشتر در عالم را دارا می‌شوند.

تغییر به معنای دگرگون شدن شیء از حالتی به حالتی دیگر است؛ در مقابل تغییر، ثابت بودن قرار دارد. ثابت بودن به معنای بقاء بر حالت سابق است. تغییر در یک تقسیم‌بندی به تغییر دفعی و تغییر تدریجی تقسیم می‌شود: در تغییر دفعی میان وضعیت موجود و وضعیت قبلی فاصله زمانی وجود ندارد اما تغییر تدریجی در طول زمان انجام شده و همراه با سیلان است و بدان حرکت می‌گویند.

درباره تغییر، حرکت و تکامل نفس سه نظریه عمده وجود دارد:

الف) مشائیان معتقدند نفس انسان همواره ثابت است و هیچ‌گونه تغییری در نفس راه ندارد (اعم از تغییر دفعی و تغییر تدریجی). ایشان معتقدند اگر تغییری در نفس ناطقه انسان به وجود بیاید درحقیقت این تغییر اولاً تدریجی بوده و ثانیاً در اعراض و صفات نفس است نه در اصل و جوهر نفس.

روشن است که این نظر مشائیان برگرفته از نظریه استحاله حرکت جوهری ایشان است و با اثبات نظریه حرکت جوهری، حرکت در جوهر نفس امری ممکن خواهد بود. هرچند خود مشائیان مستقیماً استدلالی بر امتناع تغییر و حرکت نفس ارائه نداده اند ولی از مبانی مشاء می‌توان برای اثبات محال بودن حرکت و تغییر در اصل نفس دو برهان اقامه کرد که این دو استدلال با اندکی دقت قابل‌خداشه می‌باشند:

استدلال اول برای محال بودن حرکت در نفس:

مقدمه اول) نفس انسان هم در حدوث و هم در بقا مجرد است و موجود هیچ‌گونه قوه و استعدادی ندارد، چراکه قوه و استعداد فقط در موجودات مادی محقق هستند.

مقدمه دوم) حرکت و تغییر بدون قوه و استعداد امکان پذیر نیست.

نتیجه) حرکت و تغییر در نفس محال است.

در نقد این استدلال می توان بیان داشت: اولاً نفس انسانی طبق مبانی حکمت متعالیه جسمانیة الحدوث بوده و تعلق به ماده دارد. پس این گونه نیست که نفس انسانی مطلقاً مجرد از ماده باشد.

ثانیاً طبق مبانی مشاء حرکت در اعراض نفس محقق می شود، اعراض نفس به تبع خود نفس مجرد هستند. پس اگر تغییر و حرکت در موجود مجرد محال باشد، تغییر و حرکت در اعراض نفس نیز محال خواهد بود.

ثالثاً تغییر و حرکتی در مجردات محال است که مستلزم قبول انفعالی باشد زیرا هر گونه انفعالی نیازمند ماده و استعداد قبلی است و حامل ماده و استعداد حتماً مادی خواهد بود. اما اگر حرکت و تغییری را ترسیم بکنیم که مستلزم قبول اتصافی باشد نه انفعالی، محذوری برای تغییر و حرکت در مجردات نخواهیم داشت. تحقق قبول به معنای انفعالی، مستلزم آن است که شیء منفعل، قبل از انفعال و بعد از انفعال ثابت و یکی باشد، یعنی در قبول انفعالی بقای شخص منفعل شرط است؛ روشن است که در قبول انفعالی نیازمند ماده و استعداد هستیم، مانند جسمی که ثابت است و سفیدی بر آن عارض می شود. اما در قبول اتصافی امر ثابتی نداریم و شیء قبول کننده در حقیقت با تمام اجزاء تبدیل به امر جدید می شود؛ مانند جسمی که به کلی زایل شده و جسم دیگری که محل سفیدی است با حدوث سفیدی حادث شود. در قبول اتصافی نیازی به ماده و استعداد نداریم زیرا اساساً قابل ثابتی وجود ندارد که ماده و استعداد را شرط قبولش بدانیم. در حرکت جوهری، تمام حقیقت شیء متحرک در حال سیال است و ما امری که بقاء و ثبات داشته باشد نداریم، از این رو قبول امور سیال از نوع انفعالی نیست. استدلال دوم برای محال بودن حرکت در نفس:

مقدمه اول) هر انسانی بالوجدان تغییرات مختلفی را در خود احساس می کند مثلاً ادراک می کند که حالاتی را در گذشته داشته و امروز ندارد.

مقدم دوم) اگر نفس انسان حرکت کرده و متغیر باشد لازم می آید انسان تغییرات مختلف در حالات خود را ادراک نکند، چرا که برای ادراک تغییرات مختلف لازم است نفس هم حالت سابق و هم حالت لاحق را با هم درک کند و لازمه ادراک حالت سابق و حالت لاحق، ثابت بودن نفس و عدم تغییر آن است.

نتیجه: نفس انسانی حرکت و تغییر نمی کند.

برای اثبات حرکت جوهری و تکامل نفس در عالم ماده استدلال های متعددی می توان اقامه کرد که به اهم این استدلال ها اشاره می کنیم:

استدلال اول:

صغری: هر انسانی بالوجدان تغییرات تدریجی متعددی در خود می‌یابد. به عنوان مثال می‌یابد که پس از شرکت در کلاس درس حالت جهلش تبدیل به حالت علم شد.

کبری: حرکت و تکامل چیزی جز تغییر تدریجی و بدست آوردن یک امر کمالی جدید نیست.

نتیجه: نفس ناطقه انسان تغییر و تکامل می‌پذیرد.

استدلال دوم:

مقدمه اول) هر انسانی نسبت به امور متعدد علم پیدا می‌کند.

مقدم دوم) طبق قاعده مسلم اتحاد عاقل و معقول، وجود علم با وجود عالم در خارج متحد شده و جدا از هم نیستند.

نتیجه: هنگامی که نفس انسان به وجود چیزی علم پیدا می‌کند این علم با نفسش متحد شده و سبب تغییر، حرکت و تکامل در خود نفس خواهد شد.

استدلال سوم:

مقدمه اول) طبق مبانی حکمت متعالیه وجود نفس دارای واقعیتی جسمانی و روحانی (مجرد) است.

مقدمه دوم) امکان ندارد وجودی واحد هم جسمانی باشد و هم مجرد مگر آن که وجودی سیال بوده و در بستر سیلان هم دارای مراتب جسمانی شده و هم مراتب مجرد پیدا کند.

نتیجه: نفس حرکت جوهری داشته و با حرکت جوهری خود دارای مراتب مختلف مجرد می‌شود.

استدلال چهارم:

۱) نفس موجود مجردی است که حالت منتظره نسبت به برخی از کمالات وجودی دارد و همواره در حال تغییر بوده و به فعلیتش افزوده می‌شود.

۲) اگر این تغییر و حرکت در جوهر نفس باشد حرکت جوهری ثابت می‌شود و اگر این حرکت طبق نظر حکمای مشاء در محدوده اعراض نفس باشد باز حرکت جوهری ثابت می‌شود. زیرا اعراض در نحوه وجودشان تابع وجود جواهر هستند. به عبارت بهتر اعراض از شئون جواهر بوده و به یک وجود واحدی موجود هستند از این رو هر گونه حرکت و سیلانی در محدوده اعراض کاشف از حرکت و تغییر جوهری است که موضوع اعراض قرار گرفته اند.

حرکت و تکامل نفس پس از مفارقت از بدن

اصلی ترین ادله برای وقوع تکامل، تغییر و حرکت نفس ناطقه در عالم مثال و عقل، ادله نقلی اعم از آیات و روایات می‌باشند. البته برخی از اندیشمندان معاصر با تحلیل و بررسی نیازهای چهارگانه نفس به بدن و مانع نبودن هیچ یک از این نیازها برای تکامل نفس در صدد اثبات جواز تکامل نفس بعد از مفارقت از بدن آمده اند.

ابن سینا نیز تلویحاً تکامل نفس پس از مفارقت از بدن را پذیرفته است ولی تبیین و استدلالی برای آن اقامه نکرده است

تمام آیاتی که دلالت بر تغییر و حرکت اهل جهنم می‌کنند مانند آیه ۵۶ سوره نساء یا آیاتی که دلالت بر شفاعت انسان‌ها در قیامت می‌کنند مانند آیه ۲۸ انبیا و ۲۶ سوره نجم، اثبات‌کننده تغییر و حرکت در غیر عالم ماده می‌باشند.

همینطور تمامی روایاتی که درباره آثار ماتأخر اموات وارد شده است به روشنی بر تغییر، تکامل و حرکت نفوس دلالت دارند. به عنوان مثال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمایند: زمانی که انسان بمیرد اعمالش قطع می‌شود مگر سه عمل: صدقه جاریه، علمی که از آن سود ببرند (مثل کتاب علمی) و فرزند صالحی که برای میت دعا کند.

روشن است که اگر تکامل و تغییر در عالم برزخ محال بود، دعا کردن برای اموات، صدقه‌های جاریه خود اموات و... هیچ نفعی به حال نفوس مفارق از عالم ماده نخواهد داشت و در این صورت انبوهی از روایات صحیح‌السند را باید کنار بگذاریم که امری خلاف عقل و شرع است.

ولایت تکوینی انسان کامل

ولایت در لغت به معنای قرب است. تقریباً تمام معانی ذکر شده برای ولایت مانند مولی، غلام، یاری‌کننده، مالک، همسایه و... به معنای قرب برگشته و بیانگر نوع خاصی از قرب هستند. ولایت در قرآن به معنای نحوه‌ای از تقرب بدون فاصله بین دو شیء است که سبب نوعی حق تصرف و مالکیت در تدبیر غیر می‌شود. تکوین نیز مصدر باب تفعیل بوده و به معنای ایجاد و خلق کردن موجودات است.

ولایت در یک تقسیم‌بندی ابتدایی به بالذات و بالعرض تقسیم می‌شود ولایت بالذات فقط برای خداوند متعال است. ولایت بالعرض برای پیامبران و اهل بیت علیهم السلام و اولیای الهی می‌باشد. ایشان از ناحیه خداوند متعال صاحب ولایت گشته‌اند. در تقسیم‌بندی دیگر ولایت به تکوینی و تشریحی تقسیم می‌شود. ولایت تکوینی، حق تصرفی است که خداوند متعال برای اولیاء خود ایجاد کرده است. وقتی می‌گوییم انسان کامل، ولایت تکوینی دارد مراد آن است که انسان کامل قدرت تصرف در کائنات داشته و تغییرات و تصرفاتی در عالم تکوین دارد. به عبارت دیگر ولایت تکوینی در حقیقت همان اقتدار نفس بر تصرف در کائنات است. ولایت تشریحی دو گونه است: الف) ولایت بر تشریح احکام و قانون‌گذاری. ب) ولایت در تشریح یا همان ولایت و سرپرستی امور در چارچوب قوانین الهی که این قسم به نوبه خود دو شق دارد: ۱) ولایت بر محجوران. ۲) ولایت بر جامعه خردمندان.

صدرالمتألهین ولایت را به ولایت عام و خاص تقسیم می‌کند. ایشان معتقد است ولایت عام برای عموم افرادی که به خداوند متعال ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند حاصل می‌شود، ولی ولایت خاص همان فنای در ذات، صفات و افعال حضرت حق است. از نگاه ایشان ولایت خاص یا به صورت اعطایی است و یا به صورت کسبی. در ولایت اعطایی، ولی الهی قبل از آنکه مجاهدت و افعال خاصی انجام دهد این ولایت بر او حاصل می‌شود اما در ولایت کسبی لازم است شخص مجاهدت‌ها ی فراوانی انجام دهد و بواسطه اخلاص و تقوایی که پیدا می‌کند به سوی خدا تقرب پیدا کرده و دارای ولایت شود.

صدرالمتألهین در تفسیر آیه ۵۷ سوره یس می گوید: اگر انسان ضمیر و طینت خودش را از آلودگی های دنیایی پاک کند و متخلق به اخلاق الهی شود به مقام توحید در فنا می رسد. در این هنگام حکم او نافذ خواهد شده و به مقام تکوین خواهد رسید، ملک و ملکوت مسخر او خواهند شد، خواسته اش در عالم جبروت شنیده شده و هر وقت اراده امری بکند تصور آن چیز موجب ایجاد عینی و واقعی اش خواهد شد. ملکوت از او اطاعت می کند و برای او به سجده می افتند همان طور که ملائکه الله در مقابل پدرش آدم سجده کرده بودند.

ولایت تکوینی اولیای الهی مورد قبول بسیاری از علما به نام اهل سنت همانند ابوبکر باقلانی، امام الحرمین، ابوبکر اشعری، ابوالقاسم قشیری نووی و... می باشد.

سبکی یکی از علمای اهل سنت در کتاب طبقات کبری خود ۲۵ مورد از مصادیق ولایت تکوینی اولیاء الهی مانند زنده کردن مردگان، انقلاب اعیان، صحبت کردن با جمادات و حیوانات، شفای مریضان، اخبار از غیب و... را می شمارد. آنچه تاکنون اشاره شد اثبات ولایت تکوینی اولیای الهی از نگاه نقل بود. اما ولایت تکوینی اولیای الهی از نگاه عقل نیز قابل اثبات است. استدلالهای ذیل نمونه ای از استدلالهای اثبات ولایت تکوینی اولیاء الهی می باشد.

استدلال اول:

مقدمه اول) خداوند متعال ربوبیت تکوینی دارد.

مقدمه دوم) طبق قاعده الواحد و نبود سنخیت بین حضرت حق و مخلوقات ولایت و ربوبیت تکوینی خداوند متعال با واسطه و سائط محقق می شود. به عبارت دیگر این ولایت به وسائط واگذار می شود.

مقدمه سوم و نتیجه: انسان کامل همان واسطه ولایت و ربوبیت تکوینی حضرت حق است. انسان کامل از جهتی قدیم و از جهتی حادث است، از جهت قدیم بودنش فیض را از خداوند متعال می گیرد و از جهت حادث بودنش فیض را به مخلوقات می رساند.

استدلال دوم:

مقدمه اول: یکی از اسماء خداوند متعال «ربّ» است.

ربّ در این مقدمه اعم از ربوبیت تکوینی و تشریعی است.

مقدمه دوم: تمام اسماء و صفات حضرت حق، تجلی و مظهري در عالم خلق دارند.

نتیجه: خداوند متعال مخلوقاتی دارد که تجلی و مظهر ربوبیت تکوینی بوده و ولایت تکوینی دارند. این مظاهر طبق آیات، روایات و ادعیه همان اولیای الهی می باشند.

استدلال سوم:

مقدمه اول: اولیاء الهی و انسان کامل خلیفه خداوند متعال هستند.

صدرالمتألهین قائل است خلافت انسان کامل در تمام عوالم است. انسان کامل در عالم ملک و ملکوت و همین طور در ملکوت اسفل و اعلی و در دو نشئه دنیا و آخرت خلیفه خداوند متعال است.

مقدمه دوم: خلیفه تمام شوؤن مستخلف عنه را دارد. یکی از شوؤن مستخلف عنه ولایت تکوینی بر موجودات عالم است. نتیجه: اولیاء الهی و انسان کامل ولایت تکوینی دارند.

استدلال چهارم:

مقدمه اول) انسان کامل و اولیاء الهی هم در حوزه عقل نظری و هم در حوزه عقل عملی مراتب چهارگانه کمال را طی کرده‌اند. مراتب چهارگانه عقل نظری عبارت‌اند از: عقل هیولانی، عقل بل ملک، عقل بالفعل، عقل مستفاد. مراتب چهارگانه عقل عملی نیز عبارت است از: تجلیه، تخلیه، تحلیه و فنا.

مقدمه دوم) هرگاه انسان به مرتبه اعلای کمال عقل رسید با عقل فعال متحد می‌شود و اتحاد با عقل فعال سبب می‌شود صورت‌های علمیه تمام عالم هستی در انسان تحقق پیدا کند و به تعبیر فلاسفه، انسان (عالمماً عقلیاً مضاهیاً للعالم العینی) می‌شود.

مقدمه سوم) عقل فعال مرتبه‌ای از عالم هستی است که هر گونه تغییر، تکامل و ایجاد صورت‌های نوعیه در عالم ماده از طریق او صورت می‌گیرد و به همین دلیل است که به عقل فعال «واهب‌الصور» نیز گفته می‌شود.

نتیجه: انسان کامل یا همان اولیاء الهی به جهت اتحاد با عقل فعال قدرت بر تغییر و ایجاد پیدا می‌کند و این همان ولایت تکوینی است. صدرالمتألهین اتحاد نفس با عقل فعال را به معنای تبدیل شدن و صیورورت نفس به عقل فعال می‌داند.

اقسام چهارگانه ولایت تکوینی به اعتبار متعلق ولایت

ولایت تکوینی اولیاء الهی شامل ولایت در خلق، ولایت در ابقاء، ولایت انماء و ولایت جزاء می‌شود. به جهت دوری از اطاله کلام به ذکر یک روایت درباره هریک از ولایت‌های چهارگانه اکتفا می‌کنیم:

(۱) ولایت در خلق و ایجاد

امیرالمومنین علیه السلام: ما ساخته پروردگارم و مردم ساخته ما هستند.

(۲) ولایت در ابقا

امام صادق علیه السلام: اگر زمین بدون امام باشد متلاشی می‌شود.

ولایت در انما (رشد و به کمال رسیدن مخلوقات)

امام صادق علیه السلام: به وسیله ما درختان بارور شده و میوه‌ها می‌رسند. به وسیله ما دریاها جاری و آسمان می‌بارد و سبزه در زمین رشد می‌کند. به وسیله ما خداوند متعال عبادت می‌شود و اگر ما نبودیم خداوند متعال عبادت نمی‌شد.

ولایت جزاء (ولایت در ثواب و عقاب دنیوی و اخروی)

امام هادی علیه السلام در زیارت جامعه کبیره خطاب به اهل بیت علیهم السلام می فرماید: ایاب الخلق الیکم و حسابهم علیکم.

پس از ارائه تفصیلی حجت الاسلام دکتر علوی تبار، ناقد اول حجت الاسلام دکتر سید حسین شفیعی دارابی در مقام طرح برخی اشکالات به بیان مطالب زیر پرداخت:

- عنوان مقاله دارای اشکال است که البته این عنوان یک عنوان بدیعی و پژوهشی است.
 - مقاله بسیار کاربردی و از نظر فلسفی پررنگ است.
 - مقاله دارای تتبع خوبی است و حدوداً از پنجاه مقاله دست اول و فلسفی استفاده شده است.
 - ساختار مقاله خوب است.
 - ارائه کرسی از خود مقاله بسیار بهتر بود.
 - عنوان مقاله عام است ولی محتوای مقاله خاص است و این از نظر علمی ایراد دارد و ای کاش عنوان مقاله با پسوند حکمت متعالیه تکمیل می شد.
 - بخش پایانی مقاله از محور اصلی بحث خارج شده است.
 - عنوان نفس شناختی توسل ایراد دارد و بهتر بود که به صورت مبانی عقلی توسل نوشته می شد.
 - در مقاله پشت سر هم نقل عبارت است. حرف خودتان کجاست؟ ناقل خوبی بودید، ولی تحلیل خودتان کجاست؟
 - آیا حرف ها و استناد شما را اهل سنت قبول دارند؟
 - شما دنبال نفس ناطقه هستید ولی در مقاله مشخص نکردید که کدام نفس؟
 - این آیات و روایات به چه دلیل و تحلیل شامل بعد از مرگ هم می شود؟ دلیلتان عام است ولی مدعا خاص است.
 - نسبتی که به ملاصدرا دادید ولی برداشت اشتباه است.
- در ادامه جلسه، نوبت به ارائه مطالب و نقد ناقد دوم رسید که دکتر سید محمد طباطبایی ضمن تمجید مطلب ارائه شده و اهمیت مقاله و ضرورت پرداختن به این مسئله، به موارد زیر پرداختند:
- مقاله دارای خلاء است، بین اصل بحث توسل و مقدمات بحث نتوانسته اید ارتباط برقرار کنید.
 - استدلال مقاله ضعیف است و بیشتر حالت استناد دارد و مکرر نقل قول است.
 - اشکال و هابیت را خوب نتوانستید مطرح کنید. نکته اینجاست: شاید اولیا قدرت دارند ولی ما نمیتوانیم به آنها توسل کنیم، مثل سحر که واقعیت دارد ولی ما نمیتوانیم کسی را سحر کنیم.
 - بحث نفس شناختی را با این شکل هم اگر مطرح نمیکردید به اصل ادعای شما ضرر نمیزد.

- در مقاله بین ثبوت عرضی و ثبوت وجود شناختی خلط کردید.
 - در مقاله شما از علم روز غفلت شده است. علم دیجیتال، آنالوگ و ... الان مجرد بودن علم خودش زیر سوال رفته است.
 - در مقاله مشکل ترتیب بندی دارد. مگر نفس شناختی ملاصدرا با ابن سینا یکی است؟
 - با اینکه مباحث فلسفی را خوب مطرح کردید، ولی در اثبات ادعا ناموفق بوده است.
 - اگر قرار بود از هر مبنایی استفاده شود، مبانی وجود شناختی انسان شناختی را هم می آوردید.
 - همه نقل شما از ملاصدرا است که این درست نیست. اگر این طور بود در مقاله می‌گفتید «مبانی نفس شناختی توسل و طلب شفاعت از دیدگاه ملاصدرا»
- در انتهای جلسه نیز ضمن طرح پرسش‌های حضار و سایر مطالب طرح شده توسط ناقدین، ارائه دهنده به انتقادات و سؤالات پاسخ داده و با جمع بندی مدیر کرسی، جلسه با ذکر صلوات بر محمد و آل طاهرینش به پایان رسید.